

عدالت صحابه زردیگاه قرآن و حدیث



از بررسی آیات مربوط به صحابه پیامبر گرامی، یک نتیجه قطعی به دست می آید و آن اینکه هرگز یاران رسول خدا، از نظر عدالت و پارسائی، یک دست نبودند، بلکه به دو گروه کاملاً مختلف و متباین تقسیم می شوند، و در بحث پیش، با آیاتی که گروههایی از آنان را می ستود آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که با آیات بخش دیگر آشنا شویم، آیاتی که به مذمت و نکوهش انسان می پردازد، و آشکارا می رساند که در میان آنان افراد منافق (شناخته و ناشناخته) و بیمار دل، دهن بین، افرادی که نیک و بد را بهم آمیخته، و تا مرز ارتداد پیش تاخته اند وجود داشته است و... با توجه به این آیات اصل "عدالت صحابه" کاملاً خدشه دار گشته هیچ انسان منصفی نمی تواند، همه آنان را عادل و پارسا معرفی کند اینک این بخش از آیات:

۱- منافقان شناخته شده

قرآن در میان یاران رسول خدا از گروهی نام می برد که نفاق آنان آشکار و هویدا بوده و می فرماید:

"اذا جاؤك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون" (منافقین / ۱)

" هرگاه منافقان به سوی تو آیند، می گویند شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی، و خدا می داند که تو پیامبر هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان دروغ گویانند.

این سوره به روشنی گواهی می دهد که تعداد منافقان به قدری بود که خدا یک سوره کامل درباره آنان فرو فرستاده است و اگر شمار آنان فزون از حد نبود، این همه عنایت مورد نداشت.

۲- منافقان ناشناخته

قرآن در میان یاران پیامبر از منافقانی نام برد که خود پیامبر نیز آنان را نمی شناخت آنجا که می فرماید: " و من حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینه مردوا علی النفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم " (التوبه / ۱۰۱)

" برخی بادیه نشینان اطراف مدینه، منافقند و نیز برخی از ساکنان شهر مدینه در نفاق پرورش یافته، و به آن خو گرفته اند تو آنها را نمی شناسی و ما می شناسیم."

قرآن به مسئله نفاق و منافق اهمیت به سزائی داده است و در سوره های مختلف از آنان یاد کرده است، مانند " بقره، آل عمران، مائده، توبه، عنکبوت احزاب، محمد، فتح، حدید، مجادله، حشر، منافقین"

وجود چنین آیات چشمگیر گواه براین است که در میان یاران رسول خدا جمع کثیری نفاق پیشه و دوچهره بودند و در پوشش ایمان کاذب و دوستی پیامبر خود را پنهان کرده بودند تا آنجا که برخی از محققان معتقدند یک دهم قرآن (سه جزء) درباره منافقان و حادثه آفرینی آنان نازل شده است^۱ و اگر ما این رقم را نیز پذیرا نباشیم ولی می توانیم بگوئیم که آیات مربوط به نفاق بسیار چشمگیر است که ما را به اهمیت مسئله نفاق و وجود دو چهره در میان یاران رسول خدا (ص) رهبری می کند.

۱- النفاق و المنافقون ابراهیم علی سالم، مصر.

۳- بیمار دلان (مرضی القلوب)

قرآن گروهی را به عنوان بیمار دل معرفی می کند که از نظر ایمان و اعتماد به خدا در درجه بسیار پائینی قرار داشتند و گاهی جسارت را به جایی می رساندند که وعده های خدا و رسول او را نوعی فریبکاری معرفی می کردند چنانکه می فرماید:

"واذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا" (الاحزاب / ۱۱)

آیا آن کس که نویده های خدا و رسول او را فریبی بیش نیانگارد و هرچند در جهاد با پیامبر شرکت کند می توان عادل و وارسته معرفی کرد؟

۴- افراد دهن بین

قرآن گروهی از یاران رسول خدا را افراد اثرپذیر و دهن بین معرفی می کند ، که از هر صدائی پیروی می کردند و از آنان با لفظ " سماعون " به معنای افراد سست و ضعیف و دهن بین یاد می نماید آنجا که می فرماید :

" لو خرجوا فيكم ما زادوكم الا خبالا ولا وضعوا لخالكم ببغونكم الفتنة و فيكم سماعون لهم والله عليم بالظالمين " (التوبه / ۴۷)

اگر با شما (برای جهاد) بیرون می آمدند ، جز فساد در میان شما چیزی نمی افزودند و در میان شما مرکب می تاختند ، و درباره شما فتنه گری می کردند و در میان شما سخن شنوایانی وجود دارند که از آنان سخن می پذیرند و خداستمگران را می شناسد .

باتوجه به ذیل آیه ، نه تنها منافقان ستمگرانند ، بلکه افراد ضعیف و سست و دهن بین و به تعبیر قرآن " سماع " نیز می باشند .

۵- آنان که کار نیک و زشت را بهم آمیخته اند

قرآن در میان یاران رسول خدا ، از گروهی گزارش می دهد که نیک و بد را

به هم آمیخته اند یعنی هم به اطاعت خدا پرداخته اند، و در مواردی نیز قانون شکنی کرده اند آنجا که می فرماید:

"وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا" (التوبه/۱۰۲)

و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کرده اند و عمل نیک و بد را بهم آمیخته اند.

۶- پیشتازان تا مرز ارتداد

قرآن در میان یاران رسول خدا از گروهی گزارش می دهد که تا لبه پرتگاه "ارتداد" پیشتاخته و اندیشه های جاهلی را به خود راه داده اند، و این در موقعی بود که در جنگ "احد" دشمن از عقب بر مسلمانان سلاح بر زمین نهاده، تاخت، و آنان را درو کرد و هفتاد نفر را کشت و گروهی را زخمی کرد قرآن از این گروه چنین گزارش می دهد: "و طائفة قد اهتمهم انفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية يقولون هل لنا من الامر من شيء قل ان الامر كله لله يخافون في انفسهم ما لا يبدون لك يقولون لو كان لنا من الامر شيء ماقتلناهيها" (آل عمران / ۱۵۴)

"گروهی به فکر خود بودند و درباره خدا گمان جاهلیت می بردند و می گفتند آیا برای ما نجاتی از این مهلکه هست؟ بگو کار همگی در دست خدا است، در دلهای خود چیزی را پنهان می سازند که آن را به تو آشکار نمی کنند می گویند اگر ما دارای قدرت و اختیار بودیم، در این راه کشته نمی شدیم آیا صحیح است گروهی را که تا مرز ارتداد پیش بروند و گمانهای جاهلی را در مغز خود به پروانند، عادل بدانیم و بگوئیم بردامن آنان گردی ننشته است؟

۷- متظاهران به ایمان

قرآن از گروهی یاد می کند که حضور پیامبر رسیدند و اظها نمودند که ما به تو ایمان آوردیم قرآن در پاسخ آنان یادآور می شود که بگویند هنوز ایمان

وارد دلهای شما نشده است و تنها به زبان تسلیم آئین توحید شده اید چنان که می فرماید:

" قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لِهٖم تَوٰمِنُوْا وَلٰكِنْ قَوْلُوْا اٰسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِى قُلُوْبِكُمْ وَاِنْ تَطِيْعُوْا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَآيْلَتُكُمْ مِنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْئًا " .

" بادیه نشینان اطراف مدینه گفتند که ما ایمان آورده ایم بگو هنوز ایمان نیاوردنماید بگوئید به ظاهر تسلیم شده اند و هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان ببرید از جزای اعمال شما چیزی کم نمی کند حقا که خدا آمرزنده و مهربان است .

۸ - فاسق، یا گروه گنهگار

قرآن به افراد با ایمان دستور می دهد که گزارش فرد فاسق و گنهگار را بدون تحقیق نپذیرند و این آیه نشان می دهد که در میان یاران رسول خدا " فاسق" بلکه فاسقانی وجود داشتند که با جعل اکاذیب، اخباری را منتشر می کردند تا آیه ای فرود آمد و فاسق را معرفی کرد و برای مسلمانان دستور کلی داد که سخن فاسق را نپذیرید مفسران می نویسند مقصود از آن " فاسق" ولید بن عقبه است آنجا که می فرماید:

" یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تطیعوا بهالقاء فتصحبوا علی ما فعلتم نادمین" (الحجرات / ۶)

ای افراد با ایمان اگر گنهگاری خبری آورد، در پیرامون آن تحقیق کنید مبدا ندانسته به گروهی زبان رسانید آنگاه برکار خود پشیمان شوید.

" ولید " برای اخذ زکات به سوی قبیله " بنی مطلق" رفته بود، و خرد و کلان قبیله به استقبال او آمده بودند، وی بدون اینکه با مردم تماس بگیرد، فوراً منطقه را ترک گفت و با کمال وقاحت آنان را به ارتداد و منع زکات متهم ساخت، و مسلمانان در اندیشه تادیب بودند که وحی الهی نازل گردید و از دروغ پردازی ولید پرده برداشت.

مفسران می گویند علاوه براین آیه و آیه دیگر که هم اکنون یادآور می شویم درباره " ولیدبن عقبه" نازل شده است آنگاه که ولید باعلی (ع) به مفاخره

پرداختند وی خود را از نظر زبان آوری برعلی برتر شمرد علی (ع) به او فرمود
ساکت باش تو فاسق و گنهکاری آنگاه وحی الهی سخن علی (ع) را تایید کرد و
فرمود:

" افمن كان مومنا كمن كان فاسقا لا يستون "

آیا آن کس که مومن باشد، با کسی که فاسق باشد، یکسان است؟
ولیدبن عقبه که این دو آیه در حق او نازل شده است، گذشتمازشتکاریهای
خود در دوران رسالت، در دوران حکومت خلیفه سوم شراب نوشید و مستانه به
مسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت خواند آنگاه محراب عبادت را با گرداندن
آنچه خورده بود، آلوده ساخت این مسعود از مستی " استاندار استفاده کرد،
انگشتر استاندار کوفه را از دستش درآورد و او متوجه نگشت، انگشتر را همراه با
طوماری که بزرگان کوفه به تصدیق آن برخاسته بودند خدمت خلیفه سوم فرستاد،
سرانجام به حد شرابخواری محکوم گردید امیر مومنان حد شرعی براو جاری
کرد.^۲

حالا اگر کسی درباره وضع روحی و اخلاقی یک صحابی تحقیق کرد تا آئین
خود را از امثال ولیدها نگیرد نباید هدف تیر سززش " ابن عبدالبر " و " ابن
اثیر " و " ابن حجر " ویا " ابوذریعه رازی " قرار گیرد، بلکه باید به چنیــــن
کاوشگری مدال افتخار داد که درباره دین تا این حد کوشا می باشد.

۹- هواداران اسلام (المولفة قلوبهم)

قرآن دستور می دهد که بخشی از زکات به افرادی به نام " المولفة قلوبهم " ^۳
داده شود و این گروه در عصر رسالت و پس از آن نیز وجود داشته اند و مقصودار

۲- در این مورد کافی است به تفاسیر عامه و خاصه پیرامون دو آیه یاد شده
مراجعه فرمائید و مدرک مسئله یکی دوتا نیست که در اینجا بنویسیم

۳- توبه آیه ۶۰ " انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المولفة
قلوبهم و فی الرقاب

آن گروه کافرانی است که به خاطر کمکهای مالی از اسلام دفاع می کنند و یا از عداوت آنان با اسلام کاسته می شود و یا کسانی است که به ایمان و اسلام تظاهر می کنند ولی هرگز اسلام و ایمان آنان ریشه ای نداشته و با کمکهای مالی در آئین اسلام ثابت و استوار می مانند^۴

بنابر تفسیر نخست مقصود مرزنشینی است که در پرتو تالیف قلوب، از تجاوز دشمن جلوگیری می کنند و یا از عداوت خود می کاهند و بنابر تفسیر دوم مقصود مسلمانان ضعیف و ناتوانی است که به نسیمی از جای کنده می شوند و بایستاد از طریق تطمیع و ترغیب آنان را ثابت و استوار نگاه داشت بیشتر مفسران قول دوم را پذیرفته اند.

اگر نظریه دوم را در تفسیر این آیه برگزینیم، طبعاً نمی توان این افراد را عادل و پاکدل و دور از گناه و خلاف پنداشت، و این گروه بر اثر رویت رسول خدا از صحابه او شمرده می شوند.

۱۰- فراریان از میدان نبرد

فرار از میدان جهاد و پشت کردن به دشمن، از گناهان کبیره است که قرآن برای آن وعده عذاب داده است چنان که می فرماید:

" یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم الادبار و من یولهم یومئذ دبره متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ماواه جهنم و بئس المصیر" (انفال / ۱۵-۱۶)

ای افراد با ایمان اگر در میدان نبرد با دشمن روبرو شدید به آنان پشت ننمائید و هرکس در آن روز، به دشمن پشت کند مورد خشم خدا قرار گرفته و جایگاه او دوزخ است و چه سرانجام بدی است مگر این که پشت کردن بر دشمن به خاطر تغییر موضع در میدان نبرد یا پناه بردن به گروهی از مسلمانان باشد.

این آیه و آیات دیگر آنگاه نازل شدند که قسمتی از یاران خدا در جنگ " احد" از برابر دشمن فرار نموده و مشابه آن را نیز در جنگ حنین انجام دادند قرآن کیفیت فرار اسفبار آنان را و این که هرگز به ندای پیامبر (ص) توجه

۴- تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۸۷، المعنی، نگارش ابن قدامه ج ۲ ص ۵۶

نمی‌کردند، چنین یاد می‌کند:

" از تصدوون ولاتلوون علی احد و الرسول یدعوکم فی اخراکم " آنگاه که از کوه (احد) بالا می‌رفتید و به کسی توجه نمی‌کردید درحالی که پیامبر آخرین افراد باقی مانده در میدان را صدا می‌کرد.

اگر قرآن سرگذشت اسفبار فرار گروهی از صحابه را در جنگ احد یسار آور می‌شود، تاریخ نیز همین سرگذشت را درباره جنگ " حنین " بازگو می‌کند سیره نویس معروف " ابن هشام " می‌گوید آنگاه که شکست نصیب مسلمانان شد و بی‌وفایان مکه، آنچه کینه و عداوت در دل داشتند بیرون ریختند، ابوسفیان گفت شکست تا لب دریا ادامه دارد " جبهه بن حنبل " فریاد کرد سحر باطل شد^۵

آیا صحیح است افراد فراری از میدان نبرد را که حتی به ندای پیامبر پاسخ مثبت نمی‌گفتند، عادل خوانند؟

قرطبی در تفسیر خود به گنهکاری این افراد معترف می‌شود آنگاه مدعی است که خدا آنان را بخشید ولی اگر بخشودگی در " احد " که آغاز هجرت بود، قابل اعتماد باشد، در جنگ حنین در سال هشتم هجری قابل قبول نیست، حتی قرآن آنان را با این جمله خطاب می‌کند " ثم ولیتم مدبرین " " واقعی " در مغازی خود، یادآور می‌شود که " ام الحارث " خلیفه دوم را در حال فرار دید و به او گفت این چیست؟ " عمر در پاسخ گفت " قضاء " و قدر الهی است"^۶

توجیه فرار از میدان نبرد از طریق قضاء و قدر بسان گفتار مشرکان است که بت‌پرستی خود را از این طریق توجیه می‌کردند و قرآن در این باره چنین می‌گوید:

" سیقول الذین اشركوا لولاء الله ما اشركنا و آبائنا ولا حرمانا من شی "

(الانعام / ۱۴۸)

افراد مشرک می‌گویند اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما به خدا شرک نمی‌ورزیدیم و چیزی را حرام نمی‌شمردیم.

۵ - سیره ابن هشام ج ۳ ص ۱۱۴ و ج ۴ ص ۴۴۴

۶ - مغازی واقعی ج ۳ ص ۹۰۴

اینها گروه دهگانه ای است که با امعان در آیات قرآن ما را به آنها رهبر می نماید و با وجود این گروههای منحرف و گنهگار در میان صحابه پیامبر، نمی توان همه صحابه را عادل شمرد.

اگر در اینجا در آیات آغاز سوره بقره و آیات سوره آل عمران و نساء دقت بیشتری شود، یک فرد منصف نمی تواند با ملاحظه این همه توبیخ ها و سرزنشها و لغزشها همه آنها را عادل بداند و چنین نظریه ای با نصوص قرآن سازگار نیست بلکه چاره ای جز این نیست که بگوئیم در میان آنان پرهیزکار، آلوده دادگر، و ستمکار، فرمانبردار و نافرمان، فراوان وجود داشته است.

چیزی که صحابه را از دیگران جدا می سازد این است که آنان نور نبوت را مشاهده نموده و افتخار مصاحبت پیدا کرده اند و در میدان مناظره معجزات او را با دیدگان خود مشاهده نموده اند از این طریق مسئولیت بزرگی را در پیشگاه خدا و پیشگاه پیامبر او و در پیشگاه امتهای پسین به عهده گرفته اند از این جهت لغزش و نافرمانی آنان به سان لغزش دیگران نیست چنانکه پاداش فرمانبرداری و پارسائی آنان بالاتر از پاداش پارسایی افراد دیگر است.

تا اینجا توانستیم مسئله عدالت صحابه را بر قرآن عرضه کنیم تا با سخن در آوردن آیات قرآن واقع بین باشیم، و خود را از افراط کاران و تفریط کاران جدا سازیم اکنون لازم است این نظریه را بر روایات پیامبر گرامی عرضه کنیم تا نظریه شریعت او را درباره یاران خود به دست بیاوریم چنانچه باید بعد از این نظریه را بر تاریخ مسلم اسلام عرضه داشته و از این طریق به داوری بنشینیم.

عدالت صحابه در احادیث

مولفان صحاح و مسانید برای "مناقب" صحابه باب مستقلی را گشوده اند و گاهی برای فرد فرد آنان بایه تنظیم کرده اند و در آن فضایل و مناقب آنها را نقل کرده اند ولی هرگز دیده نشده است بایه به عنوان "مثالب" صحابه که نقطه مقابل "مناقب" است بگشایند از این جهت ناچار شدند روایاتی را که در مذمت گروهی از آنان وارد شده است، در بابهای دیگر پخش کنند مثلا بخاری در باب فتن به درج آنها مبادرت جست، وابن اثیر در "جامع الاصول" در فضول

مربوط به قیامت مانند "حوض" آنها را نقل کرده است، در حالی که وضع طبیعی ایجاب می کرد که در کنار بیان نیکی های آنان بایی به نام بدبها و زشتی های آنان گشوده شود، تا انسان از داوری احادیث درباره صحابه پیامبر، آگاه گردد ما در اینجا از میان روایات انبوه به نقل سه روایت می پردازیم و علاقه مندان می توانند به مدارکی که در ذیل به آنها اشاره خواهیم کرد، مراجعه کنند.

"سهل بن سعد" می گوید پیامبر فرمود: انی افرطکم علی الحوض من ورد، شرب و من شرب لم یطماء ابداء، ولیرد علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم" فاقول انهم منی فیقال انک لاتدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی"۷

"من پیشتاز شما به سوی حوض هستم هرکس بر آن وارد شد، می نوشد، و آن کس که نوشید هرگز تشنه نمی شود، آنگاه گروهی بر من وارد می شوند که من آنها را می شناسم و آنها نیز مرا می شناسند ولی آنها را از من دور می کنند... من می گویم آنها از من هستند و گفته می شود تو نمی دانی که بعد از تو چه بدعت هایی را به وجود آوردند در این موقع می گویم نابود باد آنها که پس از من آئین مرا دگرگون کردند.

۲- بخاری و مسلم نقل کردند پیامبر گرامی فرمود روز رستاخیز گروهی از یاران من بر من وارد می شوند در چنین شرایطی از حوض رانده می شوند می گویم خدا یا آنان یاران من هستند خطاب می آید تو نمی دانی که بعد از توجه کردند آنان به حالت گذشته خود (جاهلیت) بازگشتند^۸

۳- باز بخاری نقل می کند که رسول گرامی فرمود در آن حالی که من در کنار حوض ایستاده ام ناگهان گروهی پدیدار می شوند وقتی من آنها را می شناسم، آنها را از من دور می کنند.

آیا گروهی که از نظر فکری و عقیدتی و یا از نظر عمل و کرداری، به عصر جاهلی باز گردند می توانند، عادل و دادگر، زاهد و پارسا و صالح و نیک فرجام باشند؟
بقیه در صفحه (۶۲)

۷- جامع اصول ج ۱۱ کتاب الحوض ص ۱۲۰ حدیث ۷۹۷۲ نقل از صحیح بخاری و مسلم

۸- جامع الاصول ج ۱۱ ص ۱۲۰ حدیث ۷۹۷۲ (ارتدوا علی ادبارهم القهقری)

وضع مالکیت

سزایهای مفتوح عنوه

یکی از احکام قابل بحث در اراضی که بدست مسلمانان فتح شده این است که مالکیت این نوع از اراضی از نظر فقهی و حقوقی چگونه است آیا متعلق به همه مسلمین است یا متعلق به صاحبان این اراضی است منتها مالیاتی به عنوان خراج از آنان از طرف حاکم وقت گرفته می شود در این مساله میان فقهای اسلام از اهل سنت و شیعه و سایر فرق مسلمین اختلاف های وسیعی وجود دارد و بستر اصلی و ریشه همه این اختلافات و آراء مختلف، وجود روایات مختلف و دیدگاههای فقهی هریک از فقهاء است.

دیدگاه شیعه در مالکیت اراضی مفتوح عنوه

در فقه شیعه روایات متعددی با عبارات گوناگون و تعبیرات مختلف از ائمه معصومین (ع) در این مورد وارد شده است مثلا ابی برده بن رجا از امام صادق (ع) می پرسد

"کیف تری فی شراء ارض الخراج؟ قال و من یبیع ذلک هـی ارض المسلمین" "آیا جایز است که زمین خراج (یعنی اراضی مفتوح عنوه) فروخته شود فرمود کی این کار را انجام می دهد؟ این زمینها مال همه مسلمانان

است. ۱

و در برخی از روایات مثل روایت ابی الربیع شامی از امام صادق (ع) این تعبیر وارد شده:

"... ولا تشتتر من ارض السواد... فانما هی فیء للمسلمین" ۲ "از خریدن زمینهای سواد (از جمله عراق که اراضی مفتوح عنوة هستند) احتساب کن زیرا این زمینها، فیء مسلمین و مال آنها است."

نظیر این روایت را مرحوم صدوق در کتاب " من لایحضره الفقیه ج ۳/۱۵۲ نقل کرده است و در برخی دیگر از روایات اراضی مفتوح عنوة بعنوان وقف و زمین های موقوفه برای همه مسلمانان تعبیر آورده شده است چنانکه حماد بن عیسی از امام موسی کاظم (ع) چنین نقل می کند:

" و الارضون التي اخذت عنوة بخيل او ركاب فهي موقوفة متروكة فی یدی من یعمرها و یحییها و یقوم علی مآصلهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق الخراج النصف او الثلث او الثلثین..."

" یکی از موارد انقال زمین هائی است که با اسب یا شتر بدست مسلمین فتح شده و این زمین ها، موقوفه بوده در دست کسانی باقی می ماند که آنها را عمران و احیاء نمایند و اختیار این زمینها دست والی وقت می باشد که هر طور صلاح بی داند باندازه قدرت و توانائی صاحبان آنها، خراج از آنها می گیرد نصف یا ثلث و یا دوسوم بمقداری که والی و حاکم وقت آنها را مصلحت می داند البته بطوریکه ضرر و زیان بر متصرفین این زمینها متوجه نگردد و در برخی از روایات باین لحن وارد شده که یکی از مالکان و صاحبان اراضی سواد (عراق) که مسلمان شده بود از علی (ع) از حکم ارض سواد سؤال کرد آنحضرت فرمود زمین تو متعلق و مربوط بهممه مسلمانان است" ۳

چنانکه خوانندگان ملاحظه می کنند این روایات گرچه در منابع مختلف

-
- ۱- وسائل الشیعه ج ۱۱/باب حکم اشتراء من ارض الخراج والحزیه حدیث ۱۱ -
 النهایه / ۴۴۲ باب احکام الاراضی
 ۲- وسائل الشیعه ج ۱۲/۲۷۴ باب ۲۱- باب حکم بیع الارض المفتوحه عنوه
 ۳- اموال ابو عبید / ۶۸

اسلامی با عبارات و تعبیرهای گوناگونی وارد شده و لکن همه آنها اتفاق دارند که زمین های فتح شده بدست مسلمانان ملک فرد خاصی نبوده و مربوط به همه مسلمانان است و حتی فاتحان این اراضی از لشکریان اسلام نیز بعنوان افرادی از امت اسلامی حقی در آنها دارند چنانکه مرحوم شیخ طوسی در خلاف ج ۲/ ۹۷/ ۲ می نویسد:

" اجماع الفرقة علی ان ارض الخراج لایصح بیعها ولا هبتها لانها ارض - المسلمین قاطبة لایتبعین ملاکها... " اجماع مسلمین براین است که زمین خراج نه خرید و فروش آن صحیح است و نه بخشش آنها برای اینکه این زمینها مال همه مسلمانان است و مالکین معین ندارد."

و در نهایت نیز ص ۱۹۴ می نویسد: " ما اخذ عنوة بالسيف فانها تکتون للمسلمین باجمعهم " " زمین هائی که با شمشیر بدست مسلمانان فتح شده مال جمیع مسلمانان است " به این معنی که کلیه نسل های موجود و آینده در هر عصری در آنها حق دارند گرچه برخی از روایات از آنها فی تمام مسلمانان و برخی بعنوان وقف تعبیر آورده اند و مسلما از وقف در اینجا باتفاق جمیع فقهاء شیعه همان مالکیت مشترک مسلمانان مراد است نه وقف مصطلح شرعی که عقود خاصی است در مقابل سایر عقود شرعی.

نظر امام قدس سره در اراضی مفتوح عنوه

چنانکه حضرت امام خمینی قدس سره در ج ۳ المکاسب ص ۴۴ در ذیل این روایت: " والارض التي اخذت عنوة بخيل و ركاب فهي موقوفة متروكة فی ید من یعمرها و یحییها " ۴ " زمینهایی که بوسیله اسب و شتر از دشمنان اسلام فتح شده موقوفه بوده در دست کسانی که آنها را عمران و احیاء بکنند باقی می ماند " می نویسد: مراد به وقف بودن این زمین ها از دو حالت خارج نیست یا وقف اصطلاحی است و وقف بودن بنحو حقیقت حمل بر زمین شده است در این صورت زمین فتح شده وقف الهی بر مسلمین یا بر مصالح مسلمین است و در این حال روشن و واضح است که این زمین ها با هیچ فرد مسلمانی مالک نیست خواه اینکه

۴- وسائل الشیعه باب ۴۱ من ابواب جهاد العدو حدیث ۲

وقف بر مصالح مسلمین باشد یا وقف بر خود مسلمین زیرا وقف در هر حال بمعنای فک ملک بوده صاحبان این زمینها آنها را مالک نیستند و یا اینکه مراد از وقف این زمینها وقف لغوی بوده باین معنی که این زمین ها متوقف بوده به این نحو که بهیچ نحوی از انحاء انتقالات، منتقل بغیر نمی گردند در این صورت معنای روایت این می شود که زمین های فتح شده بمجرد فتح با جنگ و ستیز از نقل و انتقال ممنوع و متوقف می باشد در این صورت مالک بودن مسلمین این اراضی را با ظاهر معنای لغوی وقف سازگار نمی باشد زیرا مالک بودن مسلمانان نیز یک نوع نقل و انتقال است و مخالف توقف این زمینها از نقل و انتقال می باشد سپس امام رضوان الله تعالی علیه نظر دوم را تایید و می فرماید:

" الظاهر هو الثانی و مقتضاه عدم صیوررتها ملکالهم " ظاهر اینکه معنای لغوی وقف در این روایت صحیح است و لازم و مقتضای آن این است که این زمین ها ملک مسلمانان نگردیده است و بر این گفته خودشان روایتی را شاهد می آورند که در وسائل الشیعه باب / ۴۱ از ابواب جهاد العدو: حدیث ۲ نقل شده است مراجعه نمائید.

و در آخر بحث مرحوم امام خمینی رحمه الله علیه فتوای خود را به این ترتیب بطور صریح بیان می فرمایند:

" و الاقوی هو ان الارض المفتوحة عنوة لیست ملكا لآخذ هی محررة موقوفة لمصالح المسلمین و هو غیر مالکین لرقتها ولا لمانعها بل لیسوا مصرفا. لها كما هو مقتضى رواية حماد و انما هی لمصالحهم العامة كالجیش و الجهاد و ما یحتاج الیه فی تشکیل الحكومة و الحوائج التي لها من قبیل تعمیر الطرق و الشوارع و ایجاد القناطر و غیر ذلك... " قول قوی این است که زمین های فتح شده با قهر و جهاد ملک هیچ فردی نیست بلکه آنها، آزاد بوده در مصالح مسلمین مصرف می شوند و مسلمین نه مالک عین زمینها و نه مالک منافع آنها می باشند و بالاتر اینکه مسلمین مصرف منافع آنها نیز نیستند چنانکه مفاد روایت حماد بن عیسی این است بلکه این زمینها و منافع آن، برای مصالح عمومی مصرف می گردند مثل مخارج لشکر و هزینه های جاری جهاد و آنچه از مخارج در راه ایجاد حکومت اسلامی و سایر نیازمندیهای مسلمین از قبیل تعمیر راهها و خیابانها و ایجاد پل ها و غیرها از نیازهای جامعه مسلمین... "

و مرحوم آیه . . . حکیم نیز در پاسخ سئوالی در این مورد بصراحت فتوا داده اند که اراضی مفتوح عنوه مثل عراق که جزء اراضی خراجیه است ملک همه مسلمین می باشد (فہی ملک للمسلمین لایملکھا من ہی بیدہ)^۵

این نظر نه تنها در مآخذ فقهی معتبر شیعه مورد تایید قرار گرفته بلکه آنرا جزء مسلمات شمرده اند و تردیدی در صحت این مبنای فقهی ننموده اند چنانکه مرحوم سید محمد جواد موسوی عاملی صاحب مفتاح الکرامہ در ج ۴ -/ ۲۲۳ می نویسد: الارض التي فتحت عنوة و هذه للمسلمین قاطبة باجماع علمائنا قاطبة " " زمین های فتح شده بدست مسلمانان مال همه مسلمین است باجماع همه علماء "

و شیخ طوسی نیز در خلاف و علامه در منتهی و تذکره این اجماع را نقل نموده اند .

آری مرحوم محقق سبزواری در کفایه ص ۷۵ این نظر را به مشهور فقهاء نسبت داده اند که اشعار بوجود مخالفی در این حکم می کند و برخی نیز این مخالف را مرحوم کلینی و شیخ طوسی ذکر کرده اند که این دو بزرگوار معتقدند که این اراضی ملک متصرفین این زمینها می باشد و لکن صاحب جواهر و مرحوم مامقانی در غایة الامال نمی پذیرند که مخالف در این مساله این دو بزرگوار بوده باشند و آنچه باعث بر توهم مخالفت در این مساله شده است این است که مساله خرید و فروش تبعی این زمینها در دوره های اخیر مورد بحث قرار گرفته است و قهرا یک نوع مالکیت تبعی براین زمینها را مطرح ساخته است و اگر مخالفی در مساله بوده، اسم مخالف تاکنون بصراحت برده نشده است .

نظر کاشف الغطاء در این مساله

تنها در میان فقهاء شیعه در قرون اخیر مرحوم محمد حسین آل کاشف الغطاء به صراحت اراضی خراجیه را ملک تام و کامل متصرفان آن می دانست و فرقی بین این نوع از اراضی و سایر اراضی قائل نبوده یعنی همانطور که سایر اراضی قابل نقل و انتقال و ملک صاحبان آنها می باشد این اراضی نیز ملک صاحبان

آنها بوده و هر نوع تصرف و نقل و انتقالی در مورد آنها جایز است جز اینکه از این اراضی خراج گرفته می شود چنانکه علامه شیخ عبدالمحسن خالصی از مرحوم کاشف الغطاء (ره) از حکم مالکیت اراضی مفتوح عنوه سئوال می کند و او در پاسخ آن نظر خود را باین نحو بیان می کند این نوع اراضی باتفاق همه فقهاء و علماء فی الجمله مال مسلمین است سپس می نویسد:

علماء در این اصل مالکیت این اراضی بچند قول اختلاف کرده اند برخی معتقدند که صاحبان این اراضی در هر حال مالک این زمینها هستند و برخی معتقدند اصلا این زمینها را هیچکسی مالک نیست و طائفه سومی معتقدند که می توان مالک این زمینها شد به تبع آثاری که این زمینها دارند و سپس می نویسد " وقد ذکرنا فی بعض مولفاتنا انها تملک کسائر الاموال المنقولة و غیر المنقولة " ما در برخی از تالیفات خود نوشتیم که صاحبان این اراضی مالک آنها هستند مثل سایر اموال منقول و غیر منقول و تنها فرقی که بین اراضی و سایر اراضی وجود دارد این است که در اراضی فتح شده بصلح و ملحق بآنها مالیاتی جز زکوة بر صاحبان آنها تعلق نمی گیرد اما از اراضی مفتوح عنوة خراج اخذ شده و در مصالح مسلمین و اسلام مصرف می گردد و مسئول اخذ زکوة و خراج، امام یا نایب خاص یا عام او است .

و در آخر کلامش اضافه می کند که: " از این گفتار یک سلسله از اشکالات وارد بر مالک نبودن این اراضی از قبیل صحت بیع و رهن و وقف و امثال اینها که متوقف بر ملکیت است دفع می گردد " ۶

شاید مبنای فقهی نظر بالا این است که مالکیت عمومی (فیء للمسلمین) که در روایات زیادی بآن تصریح شده مربوط به عوائد و درآمد این اراضی است نه اصل خود زمین چنانکه مرحوم شهید محمدباقر صدر در کتاب نفیس " اقتصادنا " ص ۳۸۸ بآن تصریح می نماید و تواریخ مسلم تاریخ اسلام نیز گواه صدق این نظر است زیرا هیچ شاهد گویای تاریخی وجود ندارد که نشان دهد که پیامبر زمینهای فتح شده با شمشیر را از دست صاحبان آنها گرفته باشد و بدیگری واگذار کرده باشد و هیچ فردی نیز در مالکیت وارثان این زمینها شک و تردیدی بخود راه نهد جزوه احکام الاراضی تالیف علامه شیخ عبدالمحسن خالصی متولد ۱۳۱۳ هـ و متوفای ۱۳۷۰ هـ

نداده است و از این قرائن استفاده می‌شود حق اشتراک مسلمین در این اراضی در اصل مالکیت این اراضی نیست علاوه بر این روایاتی نیز در جواز خرید و فروش زمین های خیبر که در دست یهودیان و مسیحیان بعد از فتح توسط پیامبر برای عمران و آبادی آنها گذارده شده وارد شده است چنانکه محمد بن مسلم از امام صادق (ع) از خریدن اراضی مربوط به یهود و نصاری را سؤال کرد حضرت در پاسخ آنها فرمود: فلا یری بها باسا لو انک اشتریت منها شیئا... "۷" برای تو در خریدن این زمین ها مانعی نیست.

از این روایت استفاده می شود که خرید و فروش سایر اراضی فتح شده بدست مسلمانان نیز جایز است زیرا مسلما اراضی خیبر خصوصیتی ندارد که حکم مختص بآنها باشد و سایر زمینها این حکم را نداشته باشد پس حکم خرید و فروش در همه اراضی مفتوح عنوه جایز است.

تذکر این نکته در اینجا لازم است که این حکم با حکم دیگر اسلام در روایات متعدد و خصوصا بملاحظه آیه مربوط به انفال که اختیار این زمین ها را به عنوان موردی از موارد انفال در دست امام می داند و این حق ثابت امام بر اموال عمومی است منافاتی ندارد زیرا می توان برای امام اختیار مافوق بملاحظه استیفاء حق ثابتی که مسلمانان در خراج و عوائد زمینهای مفتوح عنوه دارند قائل شد بطوریکه امام ضرر و زیان وارد بر این زمین ها را که اگر احیانا از طرف متصرفین و مالکان این زمین ها بر بیت المال و بر عوائد مسلمانها وارد شده باشد استیفاء می نمایند و در برخی از موارد از دست مالکان آنها می تواند بگیرد و در اختیار دیگری بگذارد چنانکه این حکم در موارد اراضی طوع یعنی اراضی که صاحبان آنها با اختیار خود آنها را بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار داده اند جاری است.

با اختیاری که امام بنحو صورت بالا در زمین های فتح شده دارد در وضع مالکیت آنها تغییری ایجاد نمی شود و حکم مالیاتی خراج نیز با تغییر شرایط مالکیت تغییر نخواهد کرد و تنها عهده پرداخت خراج با افراد جدیدی منتقل می گردد و بالاخره حق مسلمانان در آن اراضی و حق آنها در خراج در این زمین ها، بجای خود باقی است.

۷- وسائل الشیعه ج ۱۱ / ۱۱۸ باب حکم اشتراک من ارض الخراج و الجزیه

تذکر نکتہ

خوانندگان این نکته را نیز توجه کنند که مراد از این که زمینها و یا عوائد و درآمد این زمین ها مال همه مسلمین است به این معنا نیست که مسلمانان آنها را میان خود تقسیم نمایند و هرکس سهم خود را بردارد و یا اینکه فردی بتواند باستناد حق خود در این زمین ها بخشی از این زمین ها و یا درآمد آنها بخورد اختصاص دهد چنانکه مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه ج ۷/ ۱۳۶ در کتاب احیاء اراضی می نویسد اراضی عامر و آباد در حال فتح مال مسلمین است به این معنی که درآمد و عوائد این اراضی توسط امام و حاکم وقت در مصالح مسلمین مصرف می گردد نه اینکه خود مسلمانان آنها را به هر نحوی که می خواهند مصرف کنند و عبارت شهید اینگونه است :

اذ عامرها حال الفتح للمسلمین قاطبة بمعنی ان حاصلها بصرف فی مصالحهم لاتصرفهم فیها کیف اتفق " زمینهای آباد در حال فتح از دشمنان اسلام ، مال همه مسلمین است به این معنی که عوائد و منافع آن در مصالح خود مسلمین مصرف می گردد نه اینکه خود مسلمانها بجز نحوی و کیفیتی که بخواهند مصرف کنند "

نظیر این عبارت را مرحوم سبزواری در کفایه / ۲۳۹ و مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده / ۴۶۳ ذکر کرده اند .

نظرات علماء اهل سنت در مالکیت اراضی مفتوح عنوه

تا اینجا آراء و نظرات و مبانی فقهی علماء شیعه درباره مالکیت اراضی مفتوح عنوه بود اما نظرات علماء اهل سنت در این مساله بچند قول و نظر بر می گردد :

قول اول - احمد بن حنبل و برخی دیگر از علماء اهل سنت معتقدند که اراضی فتح شده شرعا به مالکیت فاتحان این اراضی درآمده و به صورت ملک مشترک بعد از آنان به وارثان آنها منتقل می گردد^۸ و از اینرو برابر برخی از

۸ - حاشیه دسوقی بر شرح کبیر ص ۴۹۱

نقل ها احمد بن حنبل از وارثان و بازماندگان فاتحان این زمینها برای سکونت در خانه خود در بغداد رضایت طلب می کرد^۹ و باساس همین نظر بود که عبدالله بن ادریس اودی کوفی متوفای (۱۹۲ هـ) معتقد بود که هرکسی هرچه را از اراضی سواد (زمین های عراق) در اختیار دارد باید به اهل قادسیه یعنی بازماندگان فاتحان آن ناحیه برگرداند^{۱۰}

قول دوم - اراضی مفتوح عنوه ملک متصرفان آنها بوده و تنها وظیفه دارند که خراج از آن زمینها به حاکم وقت بپردازند و ابوحنیفه و سفیان ثوری به این معتقدند^{۱۱}

قول سوم - برخی دیگر مثل ابواسحق شیرازی (متوفای ۴۲۶ هـ) از فقهاء شافعی معتقد بودند که زمینهای فتح شده بعد از فتح، از ملک مالکان اصلی آنها خارج شده است و لکن بعدا بآنان فروخته شده و خراج پرداختی به حکومت وقت از بابت قیمت این اراضی محسوب می گردد.

مقصود از مالکیت مورد ادعا در عقاید اهل سنت

تذکر این نکته لازم است که مالکیت مورد ادعا در این اراضی از دیدگاه اهل سنت بدو صورت قابل تحلیل است یکی مالکیت کامل یعنی فرقی بین این اراضی و سایر اراضی در احکام مالکیت اصلا نیست جز آنکه در اراضی مفتوح عنوه تنها خراج گرفته می شود و در سایرین نه

دیگری به نحو مالکیت ناقص باین معنا که زمین های مفتوح عنوه در اختیار امام باقی می ماند و او می تواند هر وقت بخواهد آنها را از متصرفین پس بگیرد، ولی تا هنگامی که امام مصلحت نمی داند که آنها را از متصرفین این زمین هاپس بگیرد آنان می توانند هر نوع تصرف و خرید و فروشی را در این زمین ها داشته باشند حتی می توانند آنها را بدیگری هبه کند منتها زمین های انتقال داده به غیر همین حکم را خواهد داشت.

۹- استخراج این رجب / ۴۶

۱۰- استخراج این رجب / ۱۰۷

۱۱- الام شافعی / ۲۴۰

قول چهارم - این اراضی ملک هیچ فردی نبوده و متعلق به تمام افراد جامعه اسلام و وقف برای مسلمین است و بیشتر اهل سنت این نظرها پذیرفته اند و روایتی نیز از خلیفه دوم در این باره نقل کرده اند از باب نمونه روایتی در کتاب مجمع الزوائد ج ۴/۱۱۱ در باب بیع ارض الخراج نقل هیثمی نقل کرده است. شخصی زمینی را از اطراف شط فرات از صاحبان آنها خریده بود و این جریان بگوش عمر رسید او بهنگام نماز اصحاب خود را جمع و خطاب بآنها چنین گفت: آیا از زمینهای اطراف شط فرات (که جزء اراضی مفتوح عنوه است) چیزی خریدماید پاسخ دادند آری گفت آنها را که نفروخته اید گفتند نه سپس گفت این زمین را بصاحبان آنها پس بدهید و بهاء آنها دریافت دارید."

این روایت دلیل این است که اراضی مفتوح عنوه ملک مسلمین است چنانکه علماء شیعه نیز این نظر را قبلا گفتیم که پذیرفته اند.

قول پنجم - شافعی و اصحاب او دو وجه در مساله ابراز کرده اند و یکی از این دو وجه این است که با وقف کردن امام، این زمینها وقف برای مسلمین محسوب می گردد^{۱۲} (الوجه الثانی لاتصیر وقفا حتی یقفها الامام) - وجه دوم این است تنها با وقف کردن امام این زمینها صورت وقف پیدا می کند)

و احمد بن حنبل و برخی دیگر این نظر را نیز پذیرفته اند^{۱۳}
مراد اینها از وقف عقد وقف در مقابل سایر عقود شرعی است و لکن فقهاء مالکی و برخی از حنبلی ها عقیده دارند که مراد از وقف، وقف شرعی مصطلح نیست بلکه منظور صرف عوائد آن در مصالح عموم مسلمین است^{۱۴} و از این معنی به کلمه فیء و ملک مشترک تعبیر آورده اند و معنای آن این است که این اراضی در دست متصرفین آنها مورد استفاده قرار می گیرد مثل زمینهای وقفی که در اجاره دیگران است منتها در مقابل استفاده از این زمین ها، خراج می پردازند.

۱۲- الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة تألیف ابوالحسن ماوردی / ۱۹۴

۱۳- استخراج ابن رجب / ۷۴

۱۴- حاشیه شرح کبیر دسوقی ج ۲ / ۱۸۹

۱۵- موطاء مالک / ۱۷۳

سیر تشیع در ایران

تجدید عهد توأبین بر سر تربت امام حسین ع

تجدید عهد توأبین بر سر تربت امام حسین (ع)

شب جمعه پنجم ربیع الثانی سال ۶۵ توأبین به اتفاق به سوی تربت پاک امام حسین (ع) روانه شدند و صبحگاهان خود را به کنار قبر آن حضرت رساندند و همینکه نظر آنها به قبر شریف آن حضرت افتاد و فریادی از دل برآورده و عنان اختیار به دست اشک چشم سپردند و آن قدر گریه کردند و به هیچ روز دیگر، بیشتر از آن، مردم گریان دیده نشده بود.

یکی از آنان به نام عبدالرحمان بن غزیه می گوید وقتی به قبر حسین (ع) رسیدیم همه یکباره گریستند و شنیدیم که همه آرزو می کردند که ای کاش با وی کشته شده بودند.

سلیمان بن سرد این سخنان را با اشک دیدگان درآمیخت:

" اللهم ارحم حسينا الشهيد بن الشهيد المهدی بن المهدی الصديق بن الصديق ، اللهم انا نشهدک انا علی دینهم و سبیلهم و اعداء قاتلهم و اولیاء

محبیهم" ۱

خدایا حسین شهید پسر شهید، مهدی پسر مهدی، صدیق پسر صدیق را
قرین رحمت بدار خدایا ترا شاهد می گیریم که ما بردین و راه آنها هستیم و
دشمن قاتلانشان و دوست دوستدارانشان.

و نیز گویند چون سلیمان بن سرد و یاران او به قبر امام حسین (ع)
رسیدند یکباره بانگ برآوردند که: " یارب انا قد خذلنا ابن بنت نبینا فاغفر لنا
مامضی منا و تب علینا انک انت التواب الرحیم و ارحم حسینا و اصحابه الشهداء
الصدیقین و انا نشهدک یارب انا علی مثل ما قتلوا علیه فان لم تغفره لنا
و ترحمنا لنکونن من الخاسرین" ۲

بارپروردگارا ما پسر دختر پیامبران را تنها گذاشتیم پس گناهان گذشته ما را
بیامرز و توبه ما را بپذیر زیرا تو خدای مهربان و توبه پذیری و بر حسین (ع)
و یاران راستین و شهید او درود فرست پروردگارا ما شهادت می دهیم که بر
همان عقیده هستیم که حسین (ع) بر سر آن کشته شد پروردگارا اگر گناهان ما را
نیامیزی و به دیده رحم و عطوفت بماننگری از زیانکاران خواهیم بود.

گویند توابین یک روز و یک شب در کربلا بودند پیوسته بر امام حسین (ع)
و یارانش درود می فرستادند به مصائب و مظلومیت آنها گریه و زاری می کردند
و عزاداری و سوگواری می نمودند تا با مداد روز بعد که نماز صبح را در کنار قبر
آن حضرت خواندند. و این ماندن به نزد قبر و یادآور مصائب و آلام شهادت
حزن انگیز پسر پیامبر (ص) خشم و کینه آنها را بیفزود و بار دیگر پیمان بستند که
تا آخرین قطره خون خویش با دشمنان اهل بیت به جنگند و انتقام خون شهدای
کربلاء را از قاتلان آنها بگیرند.

پس از پایان این صحنه مهیج و شورانگیز، سلیمان دستور حرکت داد و چون
خواستند حرکت کنند هریک برای وداع کنار قبر رفتند و ازدحام زیاد شد یکی از
شاهدان عینی می گوید:

" فوالله لراتهم ازدحموا علی قبره اکثر من ازدحام الناس علی الحجر

۱- طبری ج ۴ جزء ۷ ص ۷۰ - ابن اثیر کامل ج ۳ ص ۳۴۱

۲- طبری ج ۴ جزء ۷ ص ۷۰

الاسود" به خدا قسم دیدمشان که بر قبر حسین (ع) بیشتر از آن ازدحام کرده بودند که کسان بر حجرالاسود می‌گفتند^۳

سلیمان به قصد وداع در کنار قبر حسین (ع) ایستاده بود و چون جمعی برای وی دعاء می‌کردند مسیب بن نجبه و سلیمان بن سرد به آنها می‌گفتند:

"خدایان رحمت کند، به برادران خویش ملحق شوید"

وچنین بود تا در حدود سی نفر از یاران وی بماندند و سلیمان و یارانش قبر را در میان گرفتند سلیمان گفت:

"حمد خدای را که اگر خواسته بود به ما نیز افتخار شهادت با حسین (ع) را داده بود خدایا اکنون که ما را از شهادت باوی محروم داشتی از شهادت پس از وی محروم مدار"^۴

مثنی بن مخربه^۵ که یکی از سران و بزرگان قوم بود در مقابل قبر امام حسین (ع) قرار گرفت او نیز سخنانی گفت که کمتر از سخن دیگران نبود، او گفت خداوند این اشخاص را که از آنها یاد کردید به سبب انتساب به پیامبرشان از دیگران برتری داد کسانی که آنها را کشته اند ما از آنها بیزاریم و با آنها دشمن ما از دیار و کس و مال خویش به منظور نابود کردن، قاتلانشان جدا شده ایم به خدا اگر جنگ با آنها در مغرب باشد یا انتخابی زمین، سزاوار است بجوئیم تا بدان برسیم که این غنیمت است و شهادتی که ثواب بهشت دارد"

دیگران به او گفتند: "راست گفتی و صواب آوردی و توفیق یافتی"^۶

آنگاه سلیمان بن سرد از محل قبر حسین (ع) حرکت کرد یارانش نیز از قبر جدا شدند و به راه افتادند، عبدالله بن عوف ابن احمر از آنها جلو افتاد بر آسیبی دم کوتاه و تیره رنگ و نیکوشکل و پرشور بود درحالی که به شهادت احساساتش تحریک شده بود رجزی می‌خواهد به این مضمون:

خارج شدند و ما را به شتاب می‌برند، که می‌خواستیم با قاتلان مقابله کنیم، قاتلان ستمگر، خیانتکار گمراه، از کسان و اموال و اهل و عیال چشم

۳- طبری ج ۴ جز ۷ ص ۷۰

۴- طبری ج ۴ جز ۷ ص ۷۰

۵- المتقی بن محرصه، مروج الذهب ج ۳ ص ۱۰۲

۶- طبری ج ۴ / جز ۷ / ۷۰

پوشیدیم تا خداوند نعمت بخش را از خود خشنود کنیم" ۷

آخرین نامه حاکم انتصابی ابن زبیر به ابن سرد

توابعین قبور شهداء را ترک گفته به طرف دشمن حرکت کردند که هنوز مقداری از راه را نپیموده بودند که آخرین نامه عبیدالله بن یزید حاکم انتصابی ابن زبیر به سلیمان بن سرد رسید آنگاه نامه را داد در میان یارانش بخواندند نامه چنین بود:

" به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر از عبدالله بن یزید به سلیمان بن سرد و مسلمانانی که با او هستند سلام بر شما باد .

اما بعد ، این نامه من نامه اندرزگوی مشفق است چه بسا اندرزگوی فاسد و دغلباز است و چه بسا دغل و تبهکار که از او اندرز خواهند و دوستش شمارند شنیده ام می‌خواهید با تعداد اندک به سوی جمع انبوه روید هرکه بخواهد کوهها را از جای بردارد کلنگ هایش کند شود و از کار بماند و عقل و عملش مذموم باشد ای قوم ما ، کاری نکنید که دشمنان به طمع مردم این ولایت افتد شما بزرگان و برگزیدگان شهر خویشید و چون دشمن شمارا ببیند و بر شما دست یابد طمع او در بازماندگان زیاد شود و اگر آنها بر شما پیروز گردند شمارا سنگسار می‌کنند یا بدین خودشان برمی‌گردانند و هرگز رستگار نشوید ای قوم اکنون دوست ما و دوست شما یکی است و دشمن ما و شما یکی است و چون باهم منفق شویم بر دشمنان غلبه یابیم و اگر اختلاف کنیم نیرویمان در قبال مخالفان سستی‌گیرد . ای قوم مرا در خیر خواهی راستگو بدانید به فرمان من مخالفت مکنید و چون این نامه مرا برای شما خواندند ، باز گردید خداوند شمارا سوی اطاعت خویش برد و از عصیان خویش باز دارد والسلام ۸

۷- خرجن یلمعن بنا ارسالا عوابسا یحملنا ابطالا

نرید ان نلقى به الاقتالا القاسطین الغدر الضلالا

وقد رفضنا الاهدال والا موالا والخفرات البیض والحجالا

(طبری ج ۴ جزء ۷ ص ۷۱) بحار ج ۴۵ ص ۲۵۹

۸- طبری ج ۴ جزء ۷ ص ۷۱ - ابن اثیر کامل ج ۳ ص ۳۴۱

وقتی نامه را برای ابن سرد و یاران وی خواندند ابن سرد خطاب به یاران خود گفت:

"رای شما چیست؟ وقتی در شهرمان و میان کسانمان بودیم این کار را نپذیرفتیم اکنون که آماده جهاد شدیم و نزدیک خاک دشمن گردیدیم برگشتن کار درستی نیست"

یاران وی با صدای بلند گفتند رای خویش را بما بگوی:

گفت رای من این است که شما هیچوقت مانند امروز به یکی از دو نیکوی شهادت یا ظفر، نزدیک نبوده اید رای من این است که از این کار به حق، که خدایتان برای شما آن را فراهم آورده و به سبب آن فضیلت می جوئید باز می گردید ما و اینان باهم اختلاف داریم، اینان اگر پیروز شدند ما را دعوت می کنند که همراه ابن زبیر جهاد کنیم و من جهاد همراه ابن زبیر را ضلالت و گمراهی می دانم" و انا ان نحن ظهرونا رددنا هذا الامر الی اهله" اگر ما پیروز شدیم کار را به اهله می سپاریم و اگر هم کشته شدیم به نیت های خویش کار کرده ایم و از گناهان خویش تائب شده ایم ما را چهره است و ابن زبیر را چهره دیگر مثل ما و آنها چنانست که شاعر کنانه گفته است:

اری لک مشکلا غیر شکلی فاقصری عن اللوم اذ بدلت واختلف الشكل
ترا به شکلی می بینم به جز شکل خودم، پس ملامت کم کن که تو دیگر شده ای و شکل دیگر است.

پس تواین به سیر خود ادامه دادند تا به "هیت" رسیدند و سلیمان در پاسخ نامه عبدالله بن یزید نوشت:

"به نام خدای رحمان و رحیم به امیر عبدالله بن زید، از سلیمان بن سرد و مومنانی که با اویند.

سلام برتو اما بعد، نامه ترا خواندیم و نیت ترا دانستیم که نیکو امیرونیکو برادر و عشیره ای به خدا تو چنان کسی که در غیاب از او درامانیم و در کار مشورت از او پند می گیریم و به هر حال خدا را سپاسگزاریم شنیده ایم که خداوند در کتاب خویش می فرماید:

"ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن

و من اوفى بعهدہ من اللہ فاستبشروا ببيعکم الذی بايعتم به وذلك هو الفـ
العظیم " التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون والامرون
بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدودالله و بشر المومنین"^۹

خدا جان و مال و اهل ایمان را به بهشت خریداری کرده، آنها درراه خدا
جهاد می کنند که دشمنان دین را بکشند یا خود کشته شوند، این وعده قطعی
است برخدا و عهدهی است که در تورات و انجیل و قرآن یاد فرموده است و از
خدا باوفا تر برعهده کیست؟

اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این پیروزی
بزرگی برای شما است.

(مومنان کسانی هستند که) توبه کنندگانند و عبادتکاران و سیاس گویان و
سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده آوران آمران به معروف و نهی
کنندگان از منکر و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به این
چنین) مومنان این قوم به بیعتی که کرده اند خوشحالند و از گناه بزرگشان
توبه کرده اند و به خدا روی آورده اند و براو توکل کرده اند و به قضای الهی
رضا داده اند پروردگارا به تو توکل می کنیم و به سوی تو باز می گردیم که
سرانجام سوی تو است سلام بر تو باد^{۱۰}

و چون نامه به عبدالله رسید گفت این مردم با جان خود بازی می کنند،
دل بر مرگ نهادند و نخستین خبر که از آنها رسد کشته شدن است به خدا سوگند
که در اسلام با سربلندی به شهادت رسند، به پروردگارشان قسم که به دست
دشمن کشته نمی شوند مگر اینکه نیروی خویش را نشان دهند و از طرفین عده
زیادی کشته می شوند.

توابعین در مسیر شهادت

توابعین چون به آبادی " قرقیسیا " پنجمین منزل از کربلا در جاده منتهی به
شام رسیدند، سلیمان بن صرد دستور توقف داد و رزمندگان را نیک بیاراست و

۹- سوره توبه آیات ۱۱۱-۱۱۲

۱۰- طبری ج ۴ / جز ۷ / ۷۲ - ابن اثیر، کامل ج ۲ / ۳۴۱-۳۴۲ بطور خلاصه

چون کدخدای ده زفر بن حارث کلابی از ترس قوم در قلعه متحصن شده بود، و به مقابله آنها نیامد.

سلیمان، مسیب بن نجبه را فرستاد و گفت پیش عموزاده خویش برو بگویی برای ما بازاری برپا کند که قصد وی نداریم بلکه به مقابله این منحرفان می رویم.

" مسیب به دروازه قلعه آمد، و خود را معرفی کرد پس هذیل بن زفر پیش پدر رفت و گفت اینک مردی با وضع نیکو اجازه ورود می خواهد از او پرسیدیم که کیست؟ گفت مسیب بن نجبه "

هذیل می گوید: من آن وقت او را نمی شناختم و نمی دانستم او چه جور آدمی است پدرم گفت:

" پسر، نمی دانی این کیست؟ این یکه سوار همه مضریان حمراء است و اگر بزرگان قوم ده نفر باشند یکی او است و مردی خداپرست و پارسا و دیندار است او را اذن ده "

پسر زفر می گوید من اجازه ورود دادم و پدرم او را پهلوی خویش نشانید و از او پرسید و در پرسش تلافی کرد مسیب حال و قضیه را به او گفت

زفر گفت مادرهای شهر را از آن جهت بستیم تا بدانیم قصد ما دارید یا قصد دیگران، به خدا اگر با ما حيله نکنند درمقابل دیگران زبون نیستیم. و باشما بجنگیم که پارسائی و رفتار نیکو وسیرت خویشتان را شنیده ایم.

زفر آنگاه به پسر خود دستور داد برای آنها بازاری به پا کند و گفت تا هزار درهم و یک اسب به مسیب بدهند.

مسیب از پذیرفتن مال، امتناع ورزید و گفت به مال حاجت ندارم که برای آن قیام نکرده ایم و جویای آن نیستیم، اما اسب را می پذیرم زیرا شاید به آن احتیاج پیدا کنیم "

زفر علاوه براینکه کمکهای مالی فراوانی به توابین نمود، اطلاعات باارزشی هم از وضع سپاه دشمن در اختیار آنها قرار داد.

توابین روز بعد از آنجا حرکت کردند، زفر به بدرقه آنها آمد و به سلیمان گفت پنج فرمانده فرستاده اند که از " رقه " حرکت کرده اند.

حصین بن نمیر سکونی، و شرحبیل بن ذی الکلاع و ادهم بن محرز باهلی

و ابومالک بن ادهم و ربیعة ابن مخارق غنوی و جبلة بن عبدالله با آنها هستند و همانند خار و درخت با شمار بسیار و نیروی قوی به شما آمده اند و به خدا کمتر مردانی دیده ام که به دیدار و سلاح و شایستگی بهتر از مردان همراه تو باشند ولی شنیده ام که جمعی بیشمار سوی شما روانند"

ابن سرد گفت: "به خدا تکیه می کنیم و تکیه کنان باید برخدا تکیه کنند"

آنگاه زفر گفت و اگر خواهید در شهر بمانید و باهم متفق گردیم و چون دشمن به اینجا برسد باهم جنگ کنیم .

سلیمان گفت اهل شهر خودمان نیز از ما چنین خواستند ولی مانپذیرفتیم . .

زفر گفت آنچه را که می گویم در نظر بگیرید و آن را بپذیرید و بکار بندید، که من دشمن این قوم هستم و دوست دارم که خدا مفلوبشان کند و دوست شما هستم و دوست دارم که خدا شمارا پیروز بدارد این قوم از "رقه" حرکت کردماند، شما پیش از آنها خودرا به "عین الورد" برسانید و شهر را پشت سرخویش قرار دهید که آبادی و آب و لوازم و عرصه مابین شهرها و شهرتان به دست شما باشد از این سوی که ما هستیم ایمن باشید، به خدا اگر اسبان من نیز چون مردانم بود، کمکتان می دادم، هم اکنون راه "عین الورد" را پیش گیرید که لشکر شام مانند اردوها حرکت می کنند و شما سوار بر اسبانید به خدا کمتر گروه اسبانی بهتر از این دیده ام، هم اکنون آماده شوید که امیدوارم زودتر از آنها برسید اگر زودتر از آنها به "عین الورد" رسیدید در عرصه باز با آنها روبرو نشوید که تیراندازی کنید و ضربت زنید که آنها از شما بیشترند و بیم دارم شمارا درمیان گیرند درمقابل آنها توقف نکنید تا برخاکتان اقنند و صف نیارائید که شما پیاده ندارید و آنان هم پیاده دارند و هم سواره و هم پشت یکدیگرند و لکن گروه گروه شوید و گروهها را میان چپ و راست لشکر آنها پراکنده سازید و هر گروه را گروه دیگر مددگار و همراه باشد که چون دشمن بربیک گروه تازد گروه دیگر به کمک آنها بشتابد و اگر گروهی بخواهد جای خودرا تغییر دهد بتواند و اگر شما

۱۱- طبری باینکه نقل کرده است که پنج امیر اعزام کرده اند ولی اسم شش نفر

را ذکر نموده است (ج ۳ جزء ۷ ص ۷۳)

در یک صف قرار بگیرید پیاده‌های آنها حمله کنند صف شما را بشکنند و هزیمت رخ دهد.

آنگاه زفرتوقف کرد و با آنها وداع گفت و از خدا خواست که همراه آنها باشد و یاریشان کند توابین از او تشکر کردند و برایش دعاء نمودند سلیمان بن سرد گفت: "میزبان خوبی بودی، نیکو جای دادی و نیکو پذیرائی کردی و در مشورت خیرخواهی نمودی"^{۱۲}

توابین آنگاه به راه خود ادامه دادند و با شتاب برفتند و دو منزل یکی کردند تا به "عین الورد" رسیدند هنوز از شامیان خبری نبود در آنجا اردو زدند و پنج روز در آنجا استراحت کردند و به انتظار دشمن نشسته تا اینکه شامیان رسیدند به جایی که با "عین الورد" یک شبانه روز راه فاصله داشتند.
ادامه دارد

۱۲- طبری ج ۴ جز ۷ ص ۷۳

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ نَكَحَ امْرَأَةً حَلَالًا
بِمَالٍ حَلَالٍ غَيَّرَ اللَّهُ أَرَادَ بِهِ فَخْرًا وَرِيَاءً وَسُمِعَتْ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ
بِذَلِكَ إِلَّا ذُلًّا وَهَوَانًا.^۱

● رسول اکرم (ص) فرموده است: اگر کسی زنی را با مال حلال بهمسری قانونی خویش درآورد و مقصودش از ازدواج باوی فخر فروشی و ریاکاری و خودبینی باشد خداوند از این پیوند زناشویی جز بر ذلت و پستی او نمی‌افزاید.

۱- وسائل، کتاب نکاح، باب استحباب تزویج المرأة لدينها، صفحه ۶

دکتر احمد بهشتی

عیسی پیامبر اسلام (بخش هفتم)

دیگر یکتاپرستان مسیحی (۱۵)

روزف ریستلی

شمین عالم فیک و فیلسوف مساله انگلیسی

اوکه بهکشف ازت و تنفس نباتات و اکتشافات دیگر توفیق یافته، خدمتگزاری بزرگ برای دانش و فلسفه و دین است و همواره در راه گشودن گره از مجهولات فکری و اعتقادی تلاشگر و کوشا بوده است.

تولدش در دهکده کوچکی واقع در شش مایلی جنوب غربی لیذر، به سال ۱۷۳۳ اتفاق افتاد. او بزرگترین فرزند یک لباسدوز خانگی بود. هنوز کودکی ناتوانی بود که مادر مهربانش را از دست داد. او در این موقع، ششمین بهار عمر خود را پشت سر گذاشته بود. در محیط بی مادر خانه، تحت مراقبت و تربیت خشونت باری قرار داشت که ملهم از راه و رسم کالوینیسیم بود. اما بر عکس، محیط مدرسه اش محیطی باز بود و معلمانش بارویه سخنگیرانه اولیاء مذهبسی موافق و دمساز نبودند. می توان گفت این معلمان، همگی کشیشان و روحانیانی بودند که با همه دکتربینهای کلیسای مقتدر انگلیس مخالفت می ورزیدند.

پریستلی از همان اوایل ورود به مدرسه، رسیدن به پایه و مرتبه کشیشی را در چشم انداز و وجهه همت خود قرار داده بود و همین همت عالی سبب شد که در زبان لاتین و یونانی و عبرانی پیشرفت کافی کند و به لحاظ علمی و ادبی

پایگاهی محکم به دست آورد.

همانگونه که راه رشد و تعالی می پیمود و با آزاد اندیشی و تحقیق، قلم های کمال را فتح می کرد، طبعاً با واکنش هایی رو به رو بود و همواره تنگ نظریها و تعصب و جمود، سد راهش می شدند. از اینرو سران مذهبی فرقه "کویکر" پروتستان از پذیرش او خودداری کردند. آنهم به این علت که آدم ابوالبشر را فردی گنهگار ندانسته و هیچ دلیلی بر توبه و ندامت و انابت او اقامه نکرده بود چنین جرمی از نظر این فرقه، نابخشودنی بود. از آن طرف، دانشگاه هانیز از پذیرش کسی که بر عقاید و نظرات کلیسای ارتدکس را صحنه نمی گذاشت خودداری کردند.

در عوض، او به آکادمی مشهوری راه یافت که معلمان و دانشجویانش به دو گروه طرفداران کلیسای ارتدوکس و مرتدین و رافضیانی که معتقد به یک خدا بودند تقسیم شده بودند.

این محیط علاوه بر اینکه برای وی محیط مناسبی بود، به لحاظ برخوردنستقیم عقاید و آراء نیز بسیار پرارزش بود.

پریشنتی در این محیط مناسب، با شور و شوق تمام به بررسی عقیده های اصولی کلیسای مسیحی پرداخت و با شجاعت و حریت و گستاخی آنها را مورد مناقشه و اشکال قرار داد. بیش از همه اصول، اصل بی محتوای تثلیث، ازجنبهها و ابعاد مختلف، آماج شبهات و اشکالات و ایرادات منطقی و اساسی وی گردید. هرچه او کتب مقدس را بیشتر و عمیق تر و دقیق تر مطالعه می کرد، دربارۀ برداشتها و نظرات خود، قانع تر و مطمئن تر می شد. نوشته های آریوس و سروتوس و سوزینی اثرات عمیقی براو داشت و سرانجام، به سان این شیفتگان آئین راستین توحید و یگانه پرستی به این نتیجه رسید که کتب مقدس هیچگونه دلالتی بر تثلیث و فداء ندارد و ممکن نیست که کشور به وسیله محتوای ایمن کتب، از تثلیث و فداء دفاع کرد.

زمانی که وی مطالعات خود را کامل کرد و به عنوان یک فارغ التحصیل از آکادمی خارج شد، یکی از طرفداران و حامیان آگاه و جدی و پروپاقرص آریوس بود و به هرکجا قدم نهاد، موجب وحشت و نفرت سران و رهبران شرک و تثلیث

گردید.

پس از خروج از آکادمی، اولین سمتش دستیاری یک کشیش بود، آنهم با حقوقی ناچیز به سالی ۳۰ پوند. اما دیری نپایید که معلوم شد او از طرفداران آریوس است و از این سمت برکنارش کردند.

به سال ۱۷۵۸ منصب تازه ای یافت که بیشتر از منصب قبلی مورد اطمینان بود. اینبار به عنوان کشیش نانت ویچ درجه شایر گمارده شد و به پیگیری مطالعات و کارها و مبارزات فکری و عقیدتی خود پرداخت. سه سال در این سمت، مشغول کار بود. درآمد مالیش کفایت هزینه زندگیش نمی کرد، اما از راه تدریس خصوصی کمبودها را جبران می کرد. سرانجام در شغل شریف معلمی شهرت مطلوبی به دست آورد و توانست از این راه در راه ایده های مقدس خود گامهای بلند و استواری بردارد.

یکسال قبل از اشتغال و به سمت جدید، یعنی به سال ۱۷۵۷ در شهر واربتگتن یک آکادمی تاسیس شد که هدفش تعلیم و تدریس مبانی مذهبی و اعتقادی و آریوس بود. پرستی با ترک نانت ویچ، رهسپار شهر واربتگتن شد و در آن آکادمی نوبنیاد به تعلیم و تدریس پرداخت.

برنامه اش این بود که در ایام تعطیلات به شهر لندن برود. در یکی از مسافرتها برای اولین بار با بنیامین فرانکلین در شهر لندن دیدار کرد. به سال ۱۷۶۷ او به مقام کشیشی میل هیل در لیذر رسید و به خانه قدیمی و زادگاهش نزدیک تر شد. شش سال در این مکان توقف کرد. در لیذر تعدادی تراکت به چاپ رسانید و طولی نکشید که به عنوان سخنرانی برجسته و خلاق، که آرمانی جز ترویج و تبلیغ مکتب انسانساز توحید نداشت، به شهرت رسید. به موازات این فعالیت ها که در زندگی او اصل و اساس بود، در رشته شیمی نیز به مطالعه و آزمایش پرداخت و با کشف یکی از رازهای ماده اکسیژن، به سال ۱۷۷۴ برنده جایزه سلطنتی شد و شهرتش به اوج رسید. او اوقات بیکاری خود را صرف مطالعه شیمی می کرد و در این رشته موفقیت های شایانی به دست آورد. کم کم در تحقیقات و مطالعات بعدی به کشف گازهای جدیدی توفیق یافت که بعضی از آنها نازکی داشت و برخی نیز به وسیله گذشتگان انحام یافته بود. در حقیقت این کارهای علمی برای او سرگرمی هایی بودند درکنار کارها و تحقیقات دینی.

او در خاطرات شخصی خود توجه چندانی به اینگونه موفقیت های خود ندارد و بیش از یک صفحه درباره آنها ننوشته است.

او در این باره می نویسد من موفقیت هایی در برخی از شعب علم شیمی به دست آورده ام. من هرگز توجه زیادی به آنها به عنوان یک کار عادی و روزمره نداشته ام و از پیشرفتهای آن، اطلاعات ناچیزی دارم"

کسی که قدری در جریان زندگی او قرار گیرد، متوجه می شود که او هرگز به یک زندگی بیکنواخت دل خوش نمی کرد. او همواره تغییر وضعیت می داد و به سمتهای مختلف روی می آورد. اما واضح است که عشق به توحید و نفرت از شرک و تثلیث، هرگز در کانون وجودش سرد و خاموش نمی شد و به طور مداوم می کوشید که رسالت خود را در این راه به انجام برساند.

در ادامه تلاشهای روزمره و تغییر و تعویض سنگرهای مبارزاتی، سرانجام به اشتغالات ادبی و کتابخانه ای روی آورد. در این سمت جدید هم از حقوق مکفی برخوردار بود و هم حداکثر فرصت و فراغت را داشت و بنابراین، بهتر می توانست به ایده ها و آرمانهای خود جامه عمل بپوشد. او هفت سال تمام در این سمت ادامه کار داد و تمام ایام زمستان را در لندن می گذرانید. مسافرت های نیز به پاریس، هلند، بلژیوم و آلمان داشت. از آنجا که دوستش بنیامین فرانکلین طرفدار انقلاب فرانسه بود، او بنا به مصالحی با وی قطع رابطه کرد.

این هفت سال نیز سپری شد و پریستلی به بریمینگهام رفت تا در آنجا راجل اقامت افکند و از این پایگاه جدید بر علیه سران شرک بشورد و بشوراند توقفش در این شهر یازده سال به طول انجامید. اگرچه این دوران تقریباً طولانی اقامت، در یک تراژدی ناگهانی به پایان رسید، اما شاید موفقیت آمیز ترین دوران زندگی او بود. در این اوان، وظایف او به عنوان یک کشیش، محدود به روزهای یکشنبه شده بود و در بقیه روزهای هفته، برای کار کردن در لابراتوار و مطالعه و تحقیق و نویسندگی، آزادی کامل داشت.

در بریمینگهام بود که پریستلی اثر مهم و پرنفوذ خود را تحت عنوان " تاریخ انحراف مسیحیت " به وجود آورد. کلیسا از این کار علمی و تحقیقی او بسیار عصبانی شد. او در این اثر خود پایه های اصلی مسیحیت تحریف شده را متزلزل ساخت و با بیانی محکم، اعتبار دکترین تثلیث را زیر سؤال برد و بر آن

خط بطلان کشید. او تلاش کرد که بشریت حضرت عیسی مسیح (ع) را به اثبات برساند. او بیان داشت که داستانهای مربوط به ولادت حضرت عیسی با یکدیگر متناقضند او آشکارا عقیده خود را در باره بشر بودن عیسی ابراز داشت و روشن کرد که عیسی نیز مانند هر بشری مصداق ضعف ها و ناتوانی ها و جهل ذاتی و زیانمندیها و عجزهاست و نمی توان او را از اضافات و روابط بشری تنزیه کرد. او از ناحیه ذات خود از هیچ کمالی برخوردار نیست و هرچه دارد، از ناحیه خدا و به تأییدات غیبی و الهی است. او خدا نیست، بلکه برگزیده خدا است. خدا او را مبعوث کرده تا مبانی و الگوها و ارزش های والای اخلاقی را در میان مردم بسط دهد و با کژیها و صفات زشت شیطانی و حیوانی و اهریمنی به مبارزه و ستیز بردارد.

آری او رسول خدا است و از سوی نیروهای غیبی مورد تأیید قرارگرفته است. او رسالت دارد که حقایقی از زندگی پس از مرگ را به مردم ابلاغ نماید و به آنها بفهماند که جهان پس از مرگ، جهان پاداش و کیفر است و به مقتضای آنچه انسان عمل کرده، به پاداش یا کیفر می رسد و امور دیگر در پاداش و کیفر اثری ندارند.

چنین معلوماتی نه دولت ها به مردم داده اند و نه کلیساها.

بقیه علائم و نشانه های رستاخیز

بالمشرق و خسف بالمغرب و خسف فی جزیره العرب، والدخان والدجال، و دابه الارض و یاجوج و ماجوج، و طلوع الشمس من مغربها، منارتخرج من قعر عدن ترحل الناس... و نزول عیسی بن مریم (اوریح تلقی الناس فی البحر) صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۷۹ این روایت را مرحوم صدوق نیز در خصال نقل نموده ولسی نشانه دهم را ذکر نکرده است

در بحارالانوار ج ۶ ص ۳۰۳ نیز به نقل از خصال آن را روایت کرده است.

ریشه‌رشی‌ها

" نوای بلبلت ای گل کجا پسند آید؟ که گوش‌وهوش به مرغان هرزه گو داری "

در بخشهای پیش خواندید که انسان موجودی پیچیده، دارای ابعاد مختلف و " نفس " ها و " خود " های گوناگون از جمله " خود " حیوانی و " خود " انسانی دارد. و سپس این حقیقت، مطرح شد که نفس و خود انسانی انسان، خود الهی او است و سرچشمه همه زیباییها، اخلاق و فضیلت ها، و همین خودالهی و نفس ملکوتی او می باشد و اصولا از انسان، عمل و کار انسانی صادر می گردد و چون او جلوه ای از جمال و کمال مطلق و شعاع و فروغی از نور محض است، طبعا فعل و انعکاس وجودی او نیز، زیبایی و جمال و خود نشانگر صفات و اسماء الهی است.

خودخواهی یا ناخودخواهی؟!

چنانچه " من " و نفس الهی انسان ادراک نگردد و شکوفا نشود، در اینجا

"خود" حیوانی که مربوط به بعد حیوانی است، رشد می یابد و جای خودحقیقی انسانی را می گیرد و تدریجا اعمالی از این موجود سر می زند که مناسب خوی حیوانی او می باشد.

بنابراین، کارهای غیر انسانی، از خودواقعی انسان نیست بلکه از خودطفیلی و "ناخود" نشأت گرفته است و لذا انسانی که هنوز فطرت و سرشت انسانی او تغییر نیافته، پس از انجام اعمال حیوانی، احساس شکست می کند و آن کار را بر خویشتن خویش، تحمیلی میدانند. ولی چنانچه خودحیوانی، جای خود انسانی را بگیرد "استقلال" و اصالت یابد، بعد انسانی ناشکوفاً مانده، انعکاسات و حرکتها نیز حیوانی می گردد و کارهای غیر انسانی را دیگر زشت نخواهد دانست و آنچه که از وی سر می زند، طبعاً حیوانی خواهد بود و اینجا است که دیگر، اخلاق، فضیلت، کرامت و... مفهوم و مصداقی نخواهد یافت.

امام امیرالمومنین (ع) می فرماید: من شغل نفسه بغير نفسه تحير في الظلمات وارتبك في الهلكات و مدت به شیطینه فی طغیانه و زینت له سئیء اعماله...^۱ کسی که "نفس" و "خود" خویش را به "غیر خود" مشغول سازد، در وادی ظلمتها و تاریکیها سرگردان گشته، در تباهیها و هلاکتها فرو رود، آنگاه خوی شیطانی او وی را به طغیان و سرکشی بکشاند و اعمال زشت او را بر او زیبا جلوه دهد...

آینه ات دانی چرا غماز نیست زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست
آینه کز زنگ و آرایش جداسست برشعاع نور خورشید خداسست
روتو زنگار از رخ او پاک کن بعداز آن، آن نور را ادراک کن

این حقیقت همان است که در لسان آیات کریمه قرآنی و روایات معصومین (ع) به "نفس امارة بالسوء" - تعبیر شده است و اصولاً کار نفس حیوانی جز حیوانی نخواهد بود.

در گذشته نیز یادآور شدیم انسان موجودی است که حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و اگر انسانیت او که همان الهی بودن او است شکوفاً نگردد، فعلیتهای

وی رشد یافته عنان اختیار را در دست خواهند گرفت و تدریجا به حیوان و حشرات و بهائم تبدیل خواهد گشت، منتها در وضعی پیشرفته تر (البته در بعد حیوانی) که ان شرالدواب عندالله الذین کفروا فهم لایومنون^۲

اینکه همواره بحث شده و به برخی از آدم نماها، نام حیوان اطلاق گشته است، شعار نیست و یا به قصد اهانت گفته نشده، بلکه یک حقیقت غیر قابل انکار و از نوامیس قطعی و مسلم نظام آفرینش است که همین موجود که ایستاده و بر روی دوپا راه می‌رود، در شرایط خاصی، واقعا حیوان است و بلکه بدترین نوع حیوان ها و پست ترین آنها

اینکه قرآن می‌فرماید: اولنگ کالانعام بل هم اضل یا ان شرالدواب... .
 نخواستہ است به صورت تهدید آمیز، فردی یا افرادی را فقط محکوم نماید و مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد (قرآن زبان وحی است و کلمات حق مطلق) بلکه واقعیت‌های جهان را ارائه کرده و انسان هارا به این حقیقت هدایت و ارشاد فرموده و راه و طریق انسان بودن و انسان شدن را نیز تعلیم نموده است تا اینکه انسان بداند و ادراک نماید که ریشه همه زشتیها و مبنای پستی ها و ددمنشی‌ها حیوان بودن است و انسان باید راه رشد و نجات خود را باز یابد و نفس مطمئنه و خود الهی خویش را ادراک کند تا نفس حیوانی نیز دقیقا در اختیار خودش قرار گیرد، که در این صورت (همچنانکه در گذشته نیز خاطر نشان ساختیم) بعد حیوانی هم زمینه و ابزار خود الهی گشته تعدیل یافته، کنترل شده وسیله رشد و تکامل خواهد گشت آنگاه "کرامت نفس" و همه فضائل اخلاقی متجلی خواهند شد.

ریشه گناهان

در بسیاری از احادیث، مضامینی شبیه هم از معصومین (ع) می بینیم که مثلا می‌فرماید ریشه گناهان، چهار چیز است:

- ۱- حسد
- ۲- غضب
- ۳- شهوت
- ۴- حرص^۴

۲- انفال ۵۵

۴- مضمون حدیث نبوی (ص)

به هر گناه و خطا و ناپسندی که می اندیشیم، به دست می آوریم که از یکی از این خصایص نشأت گرفته است ولی پس از تأمل و دقت، به این حقیقت دست می یابیم که سرمنشاء همه این رذائل نیز "خودخواهی" یا به تعبیر صحیح تر "ناخودخواهی" است.

اگر به معانی و تعاریف این مفاهیم، دقت کنیم همگی برمی گردد به انانیت و "من" حیوانی؛ زوال نعمت از دیگری و برای "من"؛ جلب منفعت برای "من" تمایلات و لذائذ حیوانی من مال من و....

هنگامی که غرائزی مانند خوددوستی، لذت گرائی، منفعت طلبی و.... باهم بودند و عامل کنترل کننده انسان، نیروی مقابله با آنها را نداشت، تدریجا این خصلت ها از حالت لزوم و اعتدال، خارج گشته "خوددوستی" به "خودخواهی" ^۵ مبدل خواهد گشت و "من" مذموم "و ناخود" جای "من" متعالی و "خود" حقیقی را خواهد گرفت و در این صورت، زشتیها، که اعمال طبیعی "ناخود" هستند بروز خواهند کرد و همچنان تکرار خواهند شد.

خودخواهی یا خود پرستی

هنگامی که "حب نفس" و "خودخواهی" فعال شد و زشتیها یکی پس از دیگری تکرار گشت، تدریجا تمام ادراکات و حواس، بر محور آن دور می زنند و خود حقیقی انسان، در میان دام و تارهای خودخواهی راکد، ساقط و نابود خواهد شد و دیگر قادر به دیدن جلوه جمال خواهد گشت و طبعاً همه چیز را همان "خود" می داند تا آنجا که خودخواهی به "خودپرستی" مبدل خواهد گشت و آنجا که خودپرستی حاکم گردد، جایی برای حق پرستی، جمال پرستی و خداپرستی باقی نخواهد ماند و اگر چنین شد، پیروی از حق، دفاع از حق، و شناخت زیباییها و

۵ - درواقع اصطلاح "ناخودخواهی" را باید به کار برد ولی چون در میان عامه مردم، اصطلاح "خودخواهی" در این مورد به کار برده می شود، ما نیز از آن استفاده کردیم.

ارزشها و در نتیجه شناخت صفات و ملکات اخلاقی، دیگر معنا نخواهد داشت! کلمات وحی می فرماید: افرایت من اتخذ الهه هواه آفانت تکون علیهم وکیلا ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون، ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا^۶

"آیا کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود پنداشته و اتخاذ کرده است دیده ای؟ آیا تو می توانی وکیل آنان باشی؟ و یا اینکه گمان می کنی آنان می توانند بشنوند یا بیاندیشند؟ آنان نمی باشند مگر مثل بهائم و چهارپایان و بلکه از آنها هم گمراه تر و گم گشته ترند."

شخص خودخواه و خودپرست، حجاب و مانعی در مقابل دیدگانش قرار گرفته است که حقایق اشیاء و جهان را به گونه ای دیگر می بیند و با عینکی تیره و ظلمانی به جهانیان می نگرد و کار و روش او تفاوتی بابت پرستی ندارد، زیرا غیر خداپرستی در هر چهره و شکلی باشد ناحق پرستی است و شرک و ناحق - پرستی، ریشه همه ظلمتها و تاریکها است و حتی بت پرستی نیز بر اثر خودخواهی و خودپرستی می باشد "مادربتها نفس شما است..." و اینک گفته اند: وجودک ذنب لایقاس به ذنب^۷ ناظر به همین جهت است، زیرا همه زشتیها از همینجا نشات می گیرند و هر ظلم و جنایت، از خودخواهی و انانیت است.

۶- ۴۳-۴۴ فرقان

۷- وجود حیوانی تو، خود گناهی است که هیچ گناهی قابل مقایسه با آن نمی باشد

بقیه از صفحه (۳۳)

ما در اینجا در میان احادیث نكوهشگر به همین اندازه اکتفا ورزیده و علاقمندان را به مطالعه کتابهای حدیث در بابهای یادشده سفارش می کنیم و هیچ عبارتی رساتر از جمله "ارتدوا علی ادبارهم القهقری در نکوهش این گروه نمی توان یافت و این می رساند که به راستی گروهی از یاران پیامبر (ص) بدعتنهایی دردین گذراندند و گروهی نیز به عصر جاهلی بازگشتند.